



بسم الله الرحمن الرحيم

اخبار مربوط به ترغیب علم

اخباری که در ترغیب به علم داریم، می شود به دو بخش تقسیم کرد:

۱- اخباری که لسان توصیف و اخباری دارند مثلاً می گویند العلم هداية، العلم حياة الإسلام، العلم يهدي إلى الحق،

العلم أفضل من المال و امثال این ها که لسان اخباری و توصیفی دارند؛

۲- اخباری هم که لسان تکلیفی و انشائی دارند. مثل أطلب العلم، یا طلب العلم فريضة که درواقع انشاء هست. طلب

العلم انشاء است؛ اطلب العلم انشاء هست؛ یا تعلموا العلم که با همین تعبیر در روایات آمده، انشاء هستند.

این از یک حیث؛ که اخبار به دودسته تقسیم می شوند؛ دسته اول و طائفه اولی و اخباری که جنبه توصیفی دارد و به صورت اخباری از علم صحبت می کند، آن ها هم به دودسته تقسیم می شود:

۱- در یک طائفه از آن ها قرائن روشنی هست که منظور علم دین است که در آن جنبه ارزشی ملحوظ و منظور

است، مثلاً می گوید: العلم هداية، العلم يهدي إلى الحق، یا العلم حياة الإسلام، العلم حياة القلوب، تعبیری که

نشان می دهد که علم خاص منظور است و جنبه ارزشی در آن کاملاً ملحوظ است؛

۲- و یک دسته هم اخبار توصیفی داریم و روایاتی داریم که جنبه اخباری دارد که مدح و توصیف علم می کند،

مثلاً اینکه در روایات متعدد آمده علم افضل از مال است، یا علم با اتفاق آن یزکوا که تعبیرهای مشابه آن فراوان

است.

این سه طائفه روایات که در باب مدح علم و فضیلت علم و ترغیب به علم داریم.

ادامه بحث وجود و عدم وجود روایات مطلق

بحث فعلی ما این بود که ببینیم در روایاتی که به هر شکلی از این اشکال باشد آیا روایات مطلقى داریم به خصوص

روایاتی که در آن تکلیف هست که اطلاقی دال بر رجحان یا الزام تحصیل علم داریم یا نداریم.

در بین مجموعه ده ها روایتی که در ترغیب به علم داریم، خود روایات ترغیب به علم به اعتبار دیگر به دودسته

تقسیم می شود:

- دسته ای که از اول روشن است که خاص است و منظور از علم در آنجا مطلق علم نیست، علم خاص است، علم

خاص مراتب و درجات داد ولی روشن است که نمی شود در آن ها ادعای اطلاق کرد؛



- یک دسته هم روایاتی که در ترغیب به علم آمده و ممکن است که ادعای اطلاق در آن‌ها بشود و در پایه‌ریزی مباحث تعلیم و تعلم و نوع نگاهی که به لحاظ فقهی به تعلیم و تعلم داریم، برای ما بسیار مهم بوده و هست که با عنوان اولی ترغیب به علم را به صور مطلق داریم یا نداریم، مطلق که می‌گوییم علم خاص دین یا اعتقادی یا فقه به معنای عادی نیست، بلکه مطلق علم، اعم از علم به قوانین عالم، حیات و مجموعه علمی که هست. در روایات، آنچه می‌شود برای آن ادعای اطلاق کرد، عمده‌ترین آن «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ»^۱ بود که وارد بحث آن شدیم و مقدمه‌ای چیدیم که نظام بحث یک مقدار روشن‌تر شود. عمده‌ترین «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»^۲ بود که بحث سندی آن انجام شد.

نکات مهم روایت

ذیل این روایت و حدیث مباحثی هست که یکی دو تا از آن‌ها که مهم است اینجا می‌آورم، بعضی از آن‌ها را هم در بحث دیگر که خواهیم داشت می‌گوییم. در دلالت این حدیث؛

۱- اولین بحث این بود که ببینیم که این حدیث دلالت بر وجوب می‌کند یا نمی‌کند؟ که گفتیم می‌کند.

۲- بحث دوم این بود که آیا اطلاق دارد یا ندارد؟ عمده بحث ما این بود.

وجوه عدم اطلاق

چهار وجه برای عدم اطلاق ذکر شده است.

وجه اول این است که این قضیه مهمل است؛

وجه دوم این است که در بعضی روایات قرائتی داریم که منظور علم خاص است.

وجه سوم

وجه سوم این است که ممکن است کسی ادعا کند که منظور از علم، فرهنگ دینی و اسلامی و به عبارتی، علم خاص است نه مطلق علم. خاص چطوری خاص می‌شود؟ جای خود بحث دارد؛ ولی هر علمی منظور نیست. این وجه سوم بود.

پس وجه سوم این است که در فرهنگ دینی و قرآنی ما، علم بار معنایی و مفهومی خاص خود را دارد.

^۱ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱، ص: ۱۷۷.

^۲ - منیة المرید، ص: ۱۰۸.



در مورد وجه سوم گفتیم که قاعده اصولی این است که مثلاً یک مفهوم که در یک فرهنگی در یک کتابی، در یک فرهنگ خاص می‌آید، ممکن است بار معنایی ویژه‌ای پیدا بکند، این بار معنایی ویژه گاهی در حد یک اشعار است که اعتبار اصولی ندارد و گاهی این بار معنایی را به حد انصراف می‌برد یا معنای لغوی مشخصی دارد، وقتی در فرهنگ می‌آید بار ویژه‌ای پیدا می‌کند، این بار ویژه گاهی عموم پیدا می‌کند، گاهی خصوص پیدا می‌کند، ویژگی‌هایی در او ملحوظ می‌شود قاعده این حرف این است که یک وقت در حد اشعار است و به حد انصراف نمی‌رسد که ارزش ندارد ولی اگر این لفظ چندان در این فرهنگ جا بیفتد که با معنی و بار خاص خود انسان را مطمئن بکند که وقت الغاء، بار معنایی خاص آن منصرف به ذهن می‌شود، این انصراف را باید درست بکنیم. این بحث با یک نگاه اصولی این گونه می‌شود؛ لفظ در شبکه‌ای از مفاهیم و واژه‌ها و معانی می‌آید و در یک جو و فضای خاصی قرار می‌گیرد که بار و ویژگی‌های خاصی علاوه بر معنای لغوی پیدا می‌کند، این حرف درست است منتهی باید دید در چه سطحی است؟ یک وقتی است در سطح اشعار است و یک نوع ابهام و اشعار است که اعتبار ندارد، به معنای اصولی باید به حدی برسد که انصراف درست بکند؛ یعنی بگویم آن جو و فضا و شبکه مفهومی که این‌ها درهم تنیده شده کاری با این لفظ کرده که برای ما انصراف می‌آفریند. تعبیر اصولی ما انصراف است البته انصراف معتبر و به اصطلاح اصولی انصراف در مقام محاوره و تخاطع... این قاعده کلی این بحث است.

دو نکته شبکه مفاهیم و بار ویژه مفاهیم

در بحث شبکه مفاهیم و بار ویژه مفاهیم دو نکته عرض کنم:

۱- یکی این است که این بار ویژه و شبکه مفهومی لفظ را به حد انصراف در مقام محاوره و تخاطع برساند که کم و بیش داریم و اصل حمل بر معنای لغوی است، مگر این که این انصراف در مقام محاوره دست بشود؛ و لذا اگر شک هم پیدا بشود همان حمل بر معنای لغوی می‌شود این نسبت آن بحثی که در بحث‌های هرمنوتیک با یک بحث اصولی می‌کنند.

۲- نکته دوم این که در مواردی که لفظ در کاربردهای قرآنی و دینی دو معنی پیدا کرده، هم کاربرد معنای لغوی خودش را دارد، هم کاربرد مفهومی جدیدی که در شبکه مفهومی پیدا کرده، یعنی معنای خاص آن هم کاربرد دارد، به لحاظ اصولی اینجا قاعده آن چیست؟ مثل واژه علم که از واژه‌هایی است که هم کاربردهایی برای آن مفروض است و در آیات و روایات ملاحظه می‌شود که به همان معنای لغوی به کار رفته، ولی در موارد زیادی ملاحظه می‌کنیم که یا همان قانون فضا و فرهنگ خاص و شبکه ارتباطی مفاهیم که باهم دارند، معنای ویژه‌ای پیدا کرده که این بار ویژه هم اصطلاحات متفاوتی می‌شود که دو تا از آن‌ها که واضح است یکی علم دین، علوم



اخلاق و این‌ها است یکی هم اخص از این است، علم دینی که به عمل هم رسیده، خشیت آورده، تأثیرات روحی و معنوی باقی گذاشته، خود این هم دو نوع کاربرد در روایات دارد.

معنای خاص و عام در شبکه مفاهیم

معنای خاص

در بحث شبکه مفاهیم و بار ویژه، اگر این لفظ درجایی به کار رفت که ما قرینه خاصی نداریم که آیا آن بار ویژه را دارد و معنای جدید شرعی به اصطلاح، این فضای خاص مراد است یا معنای اولی، گفتیم از لحاظ اصولی وقتی که هر دو نوع کاربرد وجود دارد یکی معنای حقیقی است و یکی به معنای حقیقت لغوی نیست بلکه در شرع یک نوع معنای خاص پیدا کرده و در واقع حقیقت شرعیه است این حقیقت شرعیه با این بحث‌های جدید که در اصول داریم یک مقدار تغییر می‌کند. به هر حال وارد این بحث نمی‌شوم. اینجا می‌گفتیم اصل این است که حمل بر معنای حقیقی و لغوی بشود. این دو تا نکته در بحث شبکه مفهومی و فضائی که مفهوم‌های جدید برای ما می‌سازد.

در مورد خودمان که تطبیق دادیم گفتیم علم از واژه‌هایی است که دو کاربرد این شکلی دارد و نمی‌توانیم بگوییم که منظور از علم در اینجا علم خاص است، اصل این است که به معنای عامل آن حمل بشود. با قطع نظر از مرجع اول و دوم می‌گوییم.

برای ما محرز است که در آن زمان علم به معنای اعم به کار می‌رفته است و در استعمالات عرب این روشن است و معنای لغوی عین همان صورت حاصله از اشیاء به کار می‌رفته، یعنی با قطع نظر از قرآن و دین می‌گویید، در چه موردی به کار می‌بردند؟ ما می‌گوییم عرب‌ها به معنای لغوی آن به کار می‌بردند، علم انساب و این‌ها، انما العلم ثلاثه. به عنوان مصداق بوده است نه این که حصر معنایی، بعد از این که مجدداً به مراجعه به روایات کردم معجم بحار و کاربردهای علم را دیدم استعمال علم به معنای مطلق به مراتب اقل از استعمال با بار ارزشی است که آن را مطرح می‌کنیم، یعنی با آن معنای جدید دینی و به اصطلاح فرهنگ قرآن و اسلامی آن است جاهایی که تعریف از علم می‌کند مواردی که برای انسان روشن باشد، محدود است و به خصوص جاهای که ترغیب به علم می‌کند مواردی که برای انسان روشن باشد که منظور از این کلی علم است، این بسیار کم است مثلاً علم علما، علم الأدیان. نسبت به جاهایی که آن بار جدید به مفهوم وارد شده است موارد آن خیلی نادر است در قرآن این قدر نمی‌شود گفت، موارد علم کمتر است ولی در قرآن تقریباً هر دو نوع استعمال دارد، منتهی در مقام ترغیب‌ها که قرار می‌گیرد بار معنایی خاص خود را دارد. آنچه ما داریم داخل روایات است وقتی شما معجم بحار را ببینید کاربرد علم در روایات شاید از هزار متجاوز باشد، کاربرد در معنای عام - نه با این بار خاص ارزشی که می‌گوییم - نسبت به آن کثرتی که دارد



خیلی نادر است که اگر واقعاً این طور باشد اینجا دیگر بعید است که آن قاعده حاکم باشد. قاعده‌ای که می‌گوییم که دو کاربرد مستعمل نسبتاً کثیر و برابر دارد و نمی‌دانیم که حمل بر این بکنیم یا حمل بر آن، می‌گوییم حمل به معنی حقیقی لغوی بکنیم، ولی وقتی که این طرف چنین کثرتی پیدا می‌کند اینجا بعید است که اصول عقلانی بر آن باشد، چون «اصالة الحقيقة» آن‌ها که موضوعیت ندارد، اصالة الظهور موضوعیت دارد. قاعدتاً این معنای جدید می‌شود این واقعاً بعید نیست؛ یعنی وقتی که انسان به فهرست و مجموعه روایات نگاه می‌کند حداقل از این که ظهور آن طرفی برای آن درست کند، سست می‌شود و اگر نگوییم که حتماً معنای خاص دارد حداقل نمی‌توانیم آن اطلاق را ادعا بکنیم؛ به عبارت دیگر در خدشه در اطلاق شک کافی است همین که نتوانیم اصل عقلانی در اینجا حمل کنیم کافی است در اینجا نتیجه تابع اخص مقدمات می‌شود. غالباً قرینه‌ای دارد و موارد اکثری که با قرینه است آن قدر زیاد است که آن موارد را تحت الشعاع قرار می‌دهد، یعنی این مجموعه با قرینه در ذهن محاوره‌ای شرعی طوری به علم معنای می‌دهد تا وقتی شارع بگوید علم، -مخصوصاً این عبارت در زمان متأخر است. امام صادق علیه‌السلام - ذهن به طرف علم شرعی می‌رود. علمی که در قرآن هست یک مقدار متفاوت است قرائن خاص می‌خواهیم ولی در این عصر متأخر با این همه کاربرد در زمان بعد از قرآن در لسان خود پیامبر و ائمه دیگر آمد که این عبارت ما معمولاً امام محمدباقر و امام صادق (علیهما السلام) است که ما مطمئن می‌شویم که این معنا و قرینه در مقام محاوره‌ای بار جدید پیدا کرده، یا این که اگر مطمئن نشویم نمی‌توانیم آن اطلاق را مطمئن بشویم، یعنی ظهور اطلاقی را از نظر عقلانی برای ما قابل تمسک نیست.

معنای عام

در مواردی هم که در عام به کاررفته و مطلق است، این‌ها قرائنی دارد که آدم مطمئن می‌شود که مطلق است. منتهی برای ما همین مشترک بودن کافی است که بگوییم قرینه هم نیست، باید حداقل را بگیریم می‌خواهیم اطلاق را خراب بکنیم، ولی می‌خواهیم بگوییم در این نوع موارد بر کثرت یک طرف که طرف تقابل به حداقل برسد، این ظهور جدید می‌خواهد. آن قدر با قرینه در این معنی استعمال شده است که معنای ظاهر این لفظ شده است، یعنی در مقامی که شارع و محاوره شرعی و یک بار خاص شرعی در مفهوم است کمی با چیزی که در اصول گفته می‌شود متفاوت است، آنچه در اصول گفته می‌شود یک معنای مجازی است و اصل هم حمل بر معنای حقیقی است، ولی همه‌جا این طور نیست، این معنای حقیقی است مخصوصاً در عصرهای متأخر یعنی در زمان امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) یعنی در دوره‌های که نظام محاوره‌ای شرعی دیگر جافتاده بود. لاقلاً این که با این بیان نمی‌توانیم اطلاق بگوییم.



انصراف در مقام مخاطب نیست، انصراف خارجی نیست؛ یعنی ماء در خارج است و الا اگر همان‌جا از او بررسی آب یعنی چه؟ همان وقت می‌گوید آب یعنی همین؛ اگر بخواهید انصراف را بفهمید در مقام مخاطب است یا در مقام انصراف خارجی است، همان‌جا از او سؤال کنید آب یعنی چه، می‌گوید آب یعنی این، ولی اگر از آن پرسید علم یعنی چه می‌گوید علم یعنی علم الهی، علم دینی و از این قبیل.

عمده‌ترین مثال برای انصراف در مقام خارج این است که در عالم خارج این مصداق مشخصی داشته و مصداق‌های دیگر مطرح نبوده این انصراف اصولی محاوره‌ای درست نمی‌کند و لذا اگر گفته «أَوْفُوا بِالْعُقُود» (مائده/۱) آن وقت فلان عقد در جزیره العرب نبوده در چین بوده است، یا در آن زمان، این عقد نبوده ذهن‌ها همه به آن مصداق‌ها می‌رفت، درعین حال می‌گوید این انصراف فایده ندارد انصراف در مقام خارج این است که از لحاظ مصداقی فردی نبوده یا فرد خیلی کم مورد ابتلا بوده صرف حرف این کافی نیست، برای این بگوییم این در مقام محاوره انصراف درست می‌کند علت هم این‌که همان‌جا ارتکاز عقلانی این‌طور است که لو سئل از او که آیا این آن مصداق است که الآن اینجا نیست در بصره است، در چین مورد ابتلاء است یا مصداقی که بعد بیاید آن‌هم می‌گیرد می‌گوید، بله این است که صرف شیوع خارجی باوجود خارجی هیچ‌کدام انصراف نمی‌سازد مگر این‌که با کثرت قرائن و کاربردها آن‌قدر خود آن زبان در این معنای جدید به کار ببرد که آرام، آرام باب تازه‌ای به این معنی بدهد اصلاً کار به آن معنی ندارد. فرق انصراف در مقام خارج و مقام مخاطب این است، انصراف در مقام خارج هرگز به سادگی به انصراف در مقام مخاطب نمی‌کشد و خیلی با آن فاصله دارد. لااقل من الشک این‌که اطلاق تمام نشود. می‌دانید که این بحث شبکه مفهومی با بحث انصراف و اطلاق و غیره ارتباط دارد. یکی دو نکته اینجا گفته‌ام اگر ببریم به بحث‌های اصولی جای تطبیق این مباحث را دارد و البته این مباحث قابل استفاده است، ممکن است نکات جدیدی به آدم بدهد، بعضی از بحث‌های قدیمی که در حقیقت شرعی در معالم و این‌ها داشتیم که زمانی انسان فکر می‌کند که این‌ها متروکه شده و بی‌فایده است، ولی وقتی فکر می‌کنیم، می‌بینیم بعضی از بحث‌ها قابل احیاء است این وجه سوم بود که ما به نحوی آن را تمام می‌دانیم.

وجه چهارم

وجه چهارم هم مطرح کردیم و صورت مسئله آن را تکرار می‌کنم تا نتیجه‌گیری کنیم. وجه چهارم این بود که با قطع نظر از هر سه وجه قبل؛ «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ» فريضة که داریم اینجا به یک واقعیت خارجی علم داریم، آن این است که تحصیل هر علمی به نحو عینی بر همه واجب نیست؛ یعنی یک امر عقلی است علت این‌که این امر مقدوری نیست و ترغیب به یک امر غیرمقدور عقلایی نیست. این یک علم قطعی و روشن است که اینجا داریم. با



این علم یک معارضه داخلی «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ» می‌شود که این فریضة اولاً؛ ظهور در وجوب دارد ثانیاً؛ به اطلاق آن ظهور در عینیت دارد و از آن طرف هم علم اطلاق دارد، هر علمی فیزیک و شیمی تا اعتقادات همه را می‌گیرد این مجموعه تعارضی باهم دارند، می‌گوییم هر علمی واجب عینی است بر هرکسی که تحصیل بکند، این قابل جمع با همدیگر نیست و یک نوع تعارض درونی است.

چون علم را مطلق گرفتیم. بعضی از علم‌ها مثل ستاره‌شناسی که در عربستان بوده و بعضی در محیط پیرامون بوده طلب علم به نحو مطلق، قضیه حقیقه است؛ برای همه زمان‌ها است و خارجیه نیست که بگوییم فقط علم‌های آن زمان را شامل می‌شود. اصل در این قضایا حقیقه است، یعنی حکم کلی برای همه زمان‌ها است این تعارض راه باز می‌کند که مفهوم روایت را بهتر بفهمیم که خود این تعارض می‌شود و اینجا تعارض ما میان دو تا ظهور واقع شده است.

«طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ» یا باید تحفظ در ظهور و وجوب عینی بکنیم و در یک سری اصول اعتقادی یا احکامی که شخص لازم دارد محدوده خاصی که همه بتوانند یاد بگیرند و باید یاد بگیرند، دامنه علم را محدود کنیم تحفظ بر وجوب عینی بکنیم و دست از اطلاق برداریم یا تحفظ بر اطلاق علم بکنیم و بگوییم اینجا فریضة معنای وجوب ندارد، مثلاً فریضة یک نوع استحباب است، مبالغه در استحباب را به صورت فریضة گفتیم یا بگوییم عینی نیست.

احتمالات موجود در «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ»

در واقع وقتی در برابر این روایت قرار می‌گیریم می‌توانیم بگوییم خود «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ» سه احتمال دارد:

۱- یکی این که بگوییم منظور رجحان است و فریضة به عنوان مبالغه آمده، یعنی وجوب را نمی‌رساند اگر دو احتمال اول را بگوییم می‌توانیم تحفظ بر اطلاق بکنیم یعنی این فریضة مبالغتاً می‌گوید فریضة است، می‌خواهد بگوید مستحب مؤکد است می‌گویند فریضة، شاید یکی دو مورد فریضة به این مورد به کاررفته و بقیه همه بر مبنای وجوب است. معنای نص این نیست که مجاز ندارد بلکه به این معنا است که دو مصداق دارد؛ یا فقط یک معنی دارد و اصلاً مجاز ندارد، این کم می‌شود.

۲- معنای دیگر اینکه معنای مجازی و قرآنی وجود دارد که هیچ راهی برای حمل بر آن‌ها ندارد اینجا اگر احتمال اول یعنی رجحان را بگوییم، می‌گوییم نسبت به همه علم‌ها رجحان دارد، منتهی رجحان که بگوییم چون استحباب عینی و کفایی هم داریم هرکدام باشد، قابل جمع است چون در استحباب دامنه وسیع تر است و مشکل کمتر است. قائل به رجحان بشویم اعم از عینی و کفائی است یا قائل به وجوب بشویم، منتهی وجوب اعم از عینی و کفایی، باز هم می‌توانیم اطلاق را به نحوی حفظ کنیم. تحصیل همه علوم به نحو کفایی بر مکلفین واجب است مناقضه ای ندارد و معنا جور است.



۳- احتمال سوم این است که بگوییم وجوب عینی را می‌گوید اگر احتمال سوم را بگوییم باید دست از اطلاق برداریم پس معارضه این که می‌گوییم بین دو ظهور در اینجا است، درواقع یک طرف ظهور در وجوب عینی است، یک طرف ظهور علم در اطلاق است با قطع نظر از قرائن قبل. به نظر می‌آید که این ظهور آخر و لو دو طرف هم اطلاق است.

اینجا سه ظهور داریم؛

۱- یکی ظهور در وجوب؛

۲- یک ظهور در عینیت؛

۳- یک ظهور علم در اطلاق.

این ظهور در وجوب به اطلاق نیست و ظهور لفظی است چون فریضة گفته، فریضة امر نیست، ظهور لفظی است. این بالاطلاق است همان طور که صیغه بالاطلاق ظهور در عینیت دارد و فریضة هم بالاطلاق ظهور در عینیت دارد. این همه که اطلاق است آنچه مسلم است ظهور لفظی اولی مشکلی ندارد و مقدم بر ظهورهای دیگر است، این که فریضة العلم که واجبه، یعنی نمی‌شود کاری کرد همان طور که علامه مجلسی و دیگران می‌گویند واجب است. علامه مجلسی در بحار بعد از این احادیث می‌گوید «و لا شک فی دلالة هذه الاخبار علی وجوب تحصیل علم» این وجوب را اصل می‌داند.

روش‌های جمع تعارض میان عینیت و اطلاق

بنابراین با اصل وجوب نمی‌توانیم کاری بکنیم منتهی وجود طرف تعارض نیست، ممکن است وجوب کفایی بگوییم، باز این دو قابل جمع است تعارض میان عینیت و اطلاق علم برقرار می‌شود. دو احتمال وجود دارد:

- ممکن است کسی بگوید این دو به اطلاق است و اطلاق‌ها تساقط می‌کنند؛
- ممکن است بگویند «فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ» و لو سند آن برای ما ثابت نشده ولی بالأخره در بعضی روایات داشته یک نوع اطمینان بیشتر و ظهور اقوایی را کسی برای این عینیت قائل بشود. این استظهار است قانونمند نیست کسی بگوید -که «عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ» که در یک روایت بود که سند آن هم درست نبود - مثلاً من این اطلاق را قوی‌تر از آن می‌دانم به خاطر اینکه «عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ» در روایتی آمد. در حل این تعارض دو احتمال است؛ یا اینکه می‌گویند عینیت مقدم است یا اینکه نمی‌توانیم تعارض را حل بکنیم می‌گوییم این‌ها تعارض می‌کنند و تساقط می‌کنند. در بحث ما نتیجه یکی است یعنی اطلاق علم برای ما چیزی ثابت نمی‌شود.

معارضه درونی در وجه چهارم



در وجه چهارم یک معارضه درونی وجود دارد که:
یا به نفع وجوب عینی تمام می‌شود که ظهور اطلاق را می‌گیرد؛
یا حداقل دو اطلاق تساقط می‌کنند و حداقل را باید گرفت و اطلاق علم ثابت نمی‌شود.

نتیجه وجه چهارم

بنابراین در این حدیث که می‌خواند و رد می‌شود، وقتی که دقت بکنیم معانی زیادی برای آن درست می‌شود. دلالت بر وجوب آن، برای این نیست که می‌خواهیم به اطلاق علم تمسک بکنیم بلکه با مقدمات حکمت است، فوری می‌گوییم فریضة، قرینه لفظیه است جلوی انعقاد مقدمات حکم را می‌گیرد. مقدمات حکم، دلیل لبی است و قرینه لفظی مقدم بر آن است، این اصل مسلم اصولی است. اطلاق علم لفظ نیست، حداقل آن لفظی است ولی اینکه علم شعور دارد همه دانش‌های بشری را می‌گیرد این تعارض بین اطلاق است و لفظی است قرینه لفظیه حاکم بر آن می‌شود.

معنای طلب العلم تا اینجا برای ما روشن می‌شود که نتوانستیم اطلاقی از درون این پیدا بکنیم و ظهور در وجوب علم را در امر اول تحکیم کردیم، ولی در امر ثانی می‌گوییم که اطلاق ثابت نشد، عینیت مردد بین دو وجه بود که مقداری جای تأمل دارد؛ اصل وجوب هست و اطلاق نیست، عینیت هم محل تردید است. این سه نکته در اینجا بود وجوب عینیت و اطلاق آن.
و صلی‌الله علی محمد و آله الاطهار.

یا کاشف الکرب عن وجه الحسین اکشف کربی بحق أخیک الحسین
ای کسی که اندوه از چهره حسین برطرف کردی اندوه از چهره من برطرف کن

۱۳۳ مرتبه